

«بسم الله الرحمن الرحيم»

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ  
النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ  
ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲) إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ  
يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ  
فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۴).

بعد از توضیحی که راجع به آیه ۳۳ داده شد که مربوط به جزای محارب و تعیین مصادیق محارب بود. ما از روایات توقع نداریم برای محارب تعیین مصادیق کنند، چون خود مصادیقی هم که در روایات ذکر شده، مخصوص آیه نیست. این که کسی محارب باشد و سعی در فساد داشته باشد، ممکن است یک باند مخدري باشد که می خواهد در جهت فساد عمل کند، این، چنین جزایی دارد که رابطه این را هم با جزایی که فرعون برای محاربین خودش مشخص کرده بود، گفتیم.

بحث ما حکم آیه ۳۲ است که عرض کردیم که باید این حکم را توجیه کرد «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ» آن را کنار می گذاریم، خود این حکم که اگر کسی انسانی را به قتل برساند، انگار که همه انسان ها را کشته است و اگر انسانی را احیا کند، انگار که همه آدم ها را احیا کرده. این حکم چه حکمی است؟ قطعاً حکم فقهی که نیست، یعنی مثلاً اگر کسی آدمی را بکشد، باید دیه ی همه آدم ها را بدهد. این طور که نیست! پس حتماً یک حکم کلامی است. این حکم کلامی به کجا می خورد؟ آدم باید دنبال این نکته بگردد. گاهی تعبیر شاعرانه ای در این زمینه هست با این عناوین که مثلاً انگار شما جان همه را نجات دادی، یا مثلاً شما خیلی خدمت کردی.

باید دنبال معنای آن بگردیم، ضمن این که کشتن آدم داریم تا کشتن آدم! آیا این یک بحث حقوق بشری است؟ آیا این در فضای حقوق بشر طراحی شده؟ اگرچه از این عبارت، تعبیر حقوق بشری هم شده. یک تعبیر حقوق بشری است که یعنی تو با بشریت مخالفی! به این معناست؟ یا این که نه! تعبیر حقوق بشری هست منتها حقوق بشری که در قالب دین طراحی شده، یا احتمال دیگر اگرچه ممکن است در فضای سوره تعبیر خاصی باشد، این است که اگر یک کسی بزند امام را بکشد و محوریت را خراب کند، انگار همه آدم‌ها را کشته؛ این مثل این تعبیر است که اگر کسی نخ تسبیح پاره کند، تمام دانه‌های تسبیح را منهدم کرده. اگر بتواند یک همچو چیزی را احیا کند، انگار کل این تسبیح را احیا کرده. این تعبیر متعدد همه‌اش هم وارد شده.

اول به تعبیر اول بپردازیم؛ بعید نیست تعبیر حقوق بشری آن منظور باشد؛ «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» انگار همه آدم‌ها را کشته است، چون که کل داستان را به خلاصه‌ترین حالتش می‌برد؛ همین تعبیری که ما می‌کنیم هابیلیان زمان و قابیلیان، یعنی در قبیله هابیلیان، در قبیله قابیلیان. اگر کسی بزند مؤمنی را بکشد «من حیث أنه مؤمن». آیه‌ی ۹۳ نساء را با آیه‌ی ۹۲ آن مقایسه کنید، تفاوتی در تعبیر می‌بینید. آیه ۹۲ دارد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً»؛ مؤمنی مؤمنی از جامعه را نمی‌کشد مگر به خطا، بستر یک بستر فقهی است و از ادامه‌ی آن هم معلوم است. اگر به صورت خطئی بکشد، «فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهَا إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا»؛ این باید یک بنده آزاد کند و دیه به اهلهش بدهد مگر این که او ببخشد «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»؛ اگر از قوم عدو شما باشد، فقط باید تحریر رقبه مؤمن بکند، دیگر به دشمن پول نمی‌دهند که هر کدام دارای نکاتی است، «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ»؛ اگر بین شما میثاق باشد باز هم دیه

مسلّمه و تحریر رقبه هست «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا».

کسی که مؤمن را به خاطر ایمانش بکشد در جهنم مخلد است

اما در این آیه ۹۳ «فَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا»؛ نیامده که مؤمنی مؤمنی را بکشد، بلکه کسی مؤمنی را متعمداً بزند بکشد. می بینید، درست است که لقب مفهوم ندارد ولی بی خود هم لقب را نمی آورند. این جاست که می گویند لقب، و وصف اشعار به علیت دارند. می بینید که آیاتی داریم که به هر جهت راه توبه باز است، حتی اگر کسی عمدی کسی را بکشد جای توبه دارد، حتی شرک هم جای توبه دارد اما در آیه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا»، این جا دیگر بحث صدقه و دیه نیست، بحث این است که اگر بکشد، ما دهنش را پرچ می کنیم. به این دو نوع می توانید نگاه کنید: یک نوع این است که من یقتل مؤمنا لمؤمن؛ مؤمنی مؤمنی را متعمداً بزند بکشد، آن وقت جزای او جهنم است و خالد است و خلودش می شود مکث طویل.

نگاه دیگر این است که آمدن لقب در این جا اشعار به یک نوع علیتی دارد؛ یعنی کسی بزند مؤمنی را لایمانه، به دلیل مؤمن بودن بکشد؛ یعنی این آدم در حقیقت دشمن ایمان است. در این آیه تفاسیری هست که بستگی دارد به این که آیه چه جوری نگاه کنیم؟ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا، نگفته مؤمنی مؤمنی را بکشد. گفته مؤمن را بکشد، معلوم است که این آدم با ایمان مشکل دارد.

مؤمن در این آیات یعنی مسلمان و مثل خطاب «یا ایُّها الذّین آمنوا» است، در آیه‌ی بالا حکم فقهی قتل خطئی را بیان کرد، ولی در آیه‌ی ۹۳ بحث کلامی آیه است؛ «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»؛ اگر کسی کسی را بکشد برای ولی دم مهلت باقی می ماند که با او چه کار کند ولی این جا بیان یک حکم کلامی است و در این جا اگر قبول کنید که دارد حکم کلامی را بیان می کند با این تعبیر که بزند آدمی را به خاطر ایمانش بکشد؛ یعنی با ایمان این مؤمن درگیری دارد که این قدر

تعبیر شداد و غلاظ می‌شود، و گرنه می‌شود یک مؤمن فاسق مثل این که کسی در دعوی خانوادگی عصبانی شده، زده کسی را کشته این آیه برای این آدم نیست. این آدم می‌شود یک مؤمن فاسق که باید مسیر فقهی خودش را برود. توبه هم بکند. برای حق الله توبه کند و برای حق الناس هم ولی دم می‌داند که چه کند، مثل هر کس دیگری که کاری کرده. کسی که عصبانی می‌شود و کسی را می‌کشد، قتل عمد است ولی دیگر این آیه مال او نیست که اگر کسی عمدی کسی را بکشد، پس «فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا». باید تناسبی بین سیاق وجود داشته باشد. وقتی آدم نگاه می‌کند می‌بیند، در بحث جزا یکی از سخت‌ترین تعبیر قرآن در همین آیه است. این است که می‌گویند تعلیق حکم هم به وصف مشعر به علیت است، تعلیق حکم بر لقب هم مشعر به علیت است؛ وقتی لقبی را می‌آورند مثلاً می‌گویند: أكرم العالم؛ یعنی أكرم العالم لعلمه. گاهی عنوان، مشیر است مثلاً داشتند این دو تا غیبت می‌کردند می‌گویند أفطر الحاجم والمحجوم به معنی این نیست که هم کسی که دارد حجامت می‌گیرد روزه‌اش باطل است و هم آن کسی که دارد حجامت می‌کند روزه‌اش باطل است. تعبیر عنوان مشیر است فقط اشاره می‌کند که هر دو خطا کردند و از این اصلاً نمی‌شود برداشت فقهی کرد؛ چون عنوان مشیر است و در روایات معلوم است کجا عنوان مشیر است. البته همه جا نه! ولی با فقاقت می‌شود در آورد. ولی وقتی می‌گویی: أكرم العالم؛ یعنی لعلمه، کاملاً دلیل داخل آن است. این جا در حکم کلامی وقتی که می‌گوید: «مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا» در مقایسه آدم کم کم می‌فهمد لایمانه است؛ یعنی مؤمن را به خاطر ایمانش می‌خواهد بکشد.

### دلیل عبرت از تاریخ، تکرار شرایط تاریخی است

اگر شما در این فضا وارد شوید، متوجه نکته‌ای در قرآن می‌شوید و آن این که قرآن، زمان‌ها و تذکرات زمان را خیلی شبیه به هم توصیف کرده. پاره‌های زمان در قرآن این قدر از هم متفاوت نیست، همین حرف امیر المؤمنین: «فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا» (نهج البلاغه: نامه ۶۹)؛ پاره‌های تاریخ شبیه همدیگر

است؛ بعضی فکر می کنند زمان امام زمان یک چیز دیگر است. زمان جنگ یک چیز دیگر است. می دانید نتیجه ی این حرف ها چه می شود؟ نتیجه این می شود که برداشت و عبرت در تاریخ از بین می رود و این که آدم خودش را در یک موقعیت تاریخی قرار دهد هم، از بین می رود. قرآن زمان ها را بسیار بسیط و شبیه به هم می آورد منتها هر کدام یک ویژگی داشتند و به گونه ای عمل می کردند ولی می بینید یک کلیتی در تمام این زمان ها دارد تکرار می شود. درست است که شخصیت ها عوض می شود ولی یک شیطنت ها و جهادهای اکبری و پیدا کردن مسیری هست و این ها در قرآن خیلی ساده دارد دیده می شود برعکس این همه پیچیدگی که ما در پاره های تاریخ می بینیم؛ برای همین است که رمز **تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ** (بقره: ۱۱۸) در قرآن وجود دارد؛ یعنی شما قلب های شبیه به هم دارید؛ لذا جزای های شبیه به هم دارید. عاد و ثمود را ببینید با این که هر کدام دارای گناه های خاص، ویژگی های خاص، پیغمبرهای خاص، زمان های خاص، مکان های خاص هستند، اما پشت سر هم می گوید عاد و ثمود و ابراهیم و ... را نگاه کن! درست است که هر کدام مشکلات خاص خودشان داشتند؛ مثلا شعیب یک مشکلاتی داشته، عاد مشکلات دیگری داشته، اما آدم احساس می کند داستان های شبیه به هم می بیند و کلیت داستان یکی است و این مصحح همین نکته هایی است که می گویند: طرف در قبیله ی قابیلیان قرار گرفته؛ همین تعبیری که به نظر شاعرانه می آید. اگر شما را همین طوری بالا می بردند می رفتی در قبیله ی هابیلیان یا قابیلیان؛ یعنی یا خلاصه می شدی در هابیل، یا خلاصه می شدی در قابیل. این تعبیر است که هر چه بگردیم برای شباهت تاریخ مصحح می توانیم پیدا کنیم و این که ما را با یک ملاک باید بسنجند. اصلا مگر می شود ما را با دو ملاک و دو شرایط بسنجند. این از عدل خدا به دور است عده ای داخل امتحان امام حسین بوده و عده ای داخل امتحان امام حسین نبوده اند، در شرایط جنگ هم نبودند بعد بخواهیم این ها را با آن ها بسنجند. گاهی شرایط پیچیده تری ما داشتیم که رزمنده ها نداشتند. باید جوری بشود که همه در یک سطح امتحان بدهیم. نمی شود ده جور امتحان بگیرند و بعد

نتیجه تعیین کنند! باید یک جور امتحان باشد و براساس همان نتیجه را تعیین کنند؛ به عبارتی این مقایسه کسرها با همدیگر مقایسه‌ای است که روی گرفتن مخرج مشترک ممکن است و گرنه سه چهارم را با هفت دهم نمی‌شود مقایسه کرد، باید مخرج مشترک آن را ۱۲ بگیریم بعد ضرب در ۳ یا ۴ بشود = ۹ بعد نتیجه بگیریم که این کسر از آن کسر بزرگ‌تر است.

از این زاویه که نگاه کنیم، حکم حقوق بشری با این زاویه‌ی دید از آن در می‌آید. این مطلب در روایت هم طراحی شده؛ گفتند اگر کسی غریق را نجات دهد «فَكَأَنَّمَا أُخِيَا النَّاسَ جَمِيعًا». همین را هم باید دید که این روایت با چه حکم کلامی و منطقی سازگار است؟ یعنی در روز قیامت هر که غرق را نجات دهد انگار همه را نجات داده؟ آیا این از سر تفضل الهی است یا این که نه! کسی که به نیت خاصی دارد چنین کاری می‌کند؟! ممکن است من دلم سوخته دستش را گرفتم بالا آوردمش. گاهی آدم هول می‌کند و می‌پرد غریق را نجات می‌دهد و هیچ نیتی هم ندارد. آیا این‌ها با منطق قرآن سازگار است؟ به خصوص وقتی در مقابل احیاء است. تعبیر خیلی رشدیافته‌تری از این را می‌آییم در قرآن نگاه می‌کنیم.

به تعبیر فقهی ممکن است مؤمن مؤمنی را برای ایمانش بکشد. این که در قوم خودش می‌کشد جزای خود را دارد و همین اگر موجب هرج و مرج شود، خود جامعه‌ی ایمانی جزای خودش را روی این فرد دارد. بحث این است که آیا پول دادن به دشمن و قومی که عدو است. البته اگر پیمان دارند...

**کسی که در فضای کور حرکت می‌کند و به آن افتخار هم می‌کند!**

یک بحث احیای دیگری هم وجود دارد؛ در سوره انعام، آیه ۱۲۲: «أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنُ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ آیا کسی که میته است این آیه را بگذارید کنار سوره انفال (۴۵: ۳۰) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا

يُخَيِّبِكُمْ» (انفال: ۲۴)؛ یعنی دعوت پیغمبر مایه‌ی احیاء است؛ لذا اگر کسی در بستر ادیان الهی حرکت نمی‌کند میته است؛ «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ ما برایش نوری قرار دادیم (یعنی در میان مردم راه می‌رود، هم احیاء می‌شود و هم نورانی می‌شود) «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ آیا مثل کسی است که در ظلمات است و خارج نیست (کسی که کورمال کورمال دارد در ظلمات حرکت می‌کند) «كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام: ۱۲۲)؛ این چنین ما زینت می‌دهیم برای کافرین اعمالشان را. خیلی این آیات عجیب است! اعمال را چه جوری زینت می‌دهیم؟ خیلی وقت‌ها آدم‌ها حرکت و کشف در فضای کورمال کورمال را برای خودشان افتخار می‌دانند! به جای این که در یک فضای نورانی، افق‌های دور دست را ببیند، طرف می‌آید در فضای کاملاً ظلمات حرکت می‌کند، دستی به گوشه‌ای می‌کشد و چیزی متوجه می‌شود و این را برای خودش حرکت می‌داند. یک کسی هم گوشه‌ای نشسته و با نور قرآن می‌تواند عوالم را ببیند، اما آن دیگری به «مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» خودش دل خوش کرده «كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». این آیه عجیب است! محتوای آیه را بیرون بریزید تا معلوم شود «كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی طرف در فضای کور که حرکت می‌کند افتخار می‌کند (همان‌طور که در جلسه قبل در بحث قرآن گفتیم)؛ در فضاهای کلامی هاج و واج که حرکت می‌کند افتخار می‌کند. طرف احساس می‌کند با عقلش چیزی را ثابت می‌کند، فکر می‌کند خیلی کار می‌کند؛ یعنی دقیقاً دارد در فضای ظلمات حرکت می‌کند و به این افتخار هم می‌کند! (۱۵: ۳۳)

### قلب مرکز عاطفه < درک قلبی > ایمان قلبی

در صورتی که کسی که با قلب دارد دریافت می‌کند و شهودهایی می‌کند و اتفاقاً چون با قلب است عاطفی است؛ چون قلب مرکز عاطفه است؛ در نتیجه تبدیل به ایمان می‌شود. این فرد در فضای کاملاً

روشن حرکت می کند. آیا این دو یکی هستند؟ «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا»؛ او میت‌های است که احیا نمی شود. احیا شدن استجیبا می خواهد نه، استمعوا؛ «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ یعنی بایستید جواب بدهید؛ یعنی قبول بکنید. این‌ها را بگو تا احیا شوی.

### احیای نفس یعنی خارج کردن از ظلمت و وارد کردن به هدایت

از همین تعبیر، روایاتی ذیل احیا هست «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»، گفته‌اند: ذلک تأویل الاعظم. روایت در کافی است: <sup>۱</sup> «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى»؛ کسی که طرف را از ضلالت به سمت هدایت بیاورد، «فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا»؛ انگار او را احیا کرده «مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا»؛ انگار او را کشته و تبدیل به میت کرده؛ «قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ»؛ این برترین مصداق تأویل است، برترین مصداق احیا است؛ بالاترین مصداق احیا کسی است که کاری می کند کسی را از ضلالت بردارد و بگذارد در هدایت.

### احیای امامت برترین احیاء است

روایت دیگری است؛ حمران از امام صادق می پرسد: «أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ»؟ سوآلی دارم بپرسم؟ «نَعَمْ فَقُلْتُ كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَأَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى»؛ قبلا یک حالی داشتم الان حالم فرق کرده. «كُنْتُ أَذْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَاللَّائِنِينَ وَالْمَرْأَةَ فَيُنْفِذُ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ»؛ قبلا حالی داشتیم می رفتیم این و آن را دعوت می کردیم و خداوند به دست ما آدم‌ها را نجات می داد «وَأَنَا الْيَوْمَ لَا ادْعُوا أَحَدًا»؛ الان اصلاً هیچ کس را دعوت نمی کنم. تو یک چنین وضعیتی قرار گرفتیم. قبلا خیلی جنگنده و رزمنده بودم حضرت می فرمایند: «فَقَالَ وَمَا عَلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَبَيْنَ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أُخْرَجَهُ»، (تعبیر اگر ساده نگاه کنیم ممکن است نوعی روحیه‌ی بی تفاوتی القا کند). حضرت می فرماید: اشکال ندارد مردم را رها کن با خدای خودشان. اگر قرار باشد کسی را از ظلمت به نور بیاورد خودش این کار را می کند به همین مناسبت اشاره می کنند به «فَكَأَنَّمَا أَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا».



این جور روایت اتفاقاً درست نقطه مقابلش فهمیده می‌شود؛ به دلیل این‌که خیلی عجیب و بعید است که امام بگویند: شما مردم را ول کنید، پس چرا خودشان مردم را ول نمی‌کنند؟ این همان شرایط تقیه‌ای است که این حمرانی که می‌گوید من می‌رفتم با مردم کار می‌کردم، می‌خواستند همه را بردارند بیاورند و شیعه‌ی امام کنند و می‌خواستند امام را شاخص کنند ولی در آن شرایط داشته به ضرر امام تمام می‌شده. حضرت می‌گویند: نمی‌خواهد این کار را بکنی! شرایط برای چنین کاری مناسب نیست. اتفاقاً حالا در این بستر نگاه کنید این احیا که در آخر حدیث می‌گویند: «أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ»؛ که دعوت کند و استجابت کند، حالا احیا کردن در رتبه‌ی بالاتری باشد همین برداشتی که مفسرین کرده‌اند و به روال آیات هم می‌خورد که **بیاید امامت امام را احیا کند**. اگر هم به او می‌گویند ول کن اگر خدا بخواهد طرف را از ظلمت به سمت نور می‌آورد، یعنی بیاورد دور ما! بیاورد که ولایت ما را قبول کنند و اصلاً این است که در سوره معنای اساسی خودش را می‌دهد.

این حرق و غرق؛ این‌که کسی را از حریق نجات دهند. ائمه گاهی از متن جدا می‌کنند و از آن مصادیق ذکر می‌کنند. اگر کسی یک غریق دارد نجات می‌دهد، تصور نکنند که کل بشریت را دارد نجات می‌دهد! تازه آن حریق و غریق باید نجات بشریت مؤمن باشد؛ چون «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا»؛ یعنی لایمان می‌خواهد برود کسی را نجات دهد؛ چون داستان من اجل ذلک، درگیری دو تا آدم با هم نبود، داستان هابیل بود با قابیل. من اجل ذلک؛ از این جهت است که این حکم می‌تواند بر آن بار شود و الا دو تا آدم با هم درگیرند که یکی دیگری را می‌کشد نیست! بحث متقین است لذا می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷). حالا اگر کسی در قبیله‌ی هابیلیان باشد اگر «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ»، شروع به احیا کند و بیاید این‌ها را به ولایت ائمه متصل کند، معلوم می‌شود که این احیا منظور غریق نیست. شاید تعجب کنید ولی از اول آیات را که می‌خوانید می‌بینید این تعبیر خیلی سر راست است. بیاید احیا کند؛ یعنی از ضلالت به هدایت بیاورد. از کدام ضلالت؟ حتی آیه تا این حد را شاید تحمل

نکند که کسی را که نماز خوان نیست نمازخوانش کند، نه، این باید بیاید دور ولایت‌ها را ساماندهی کند. این شاید به آیه خیلی شبیه‌تر باشد تا غریق. بله اگر هابیلی زمان باشی، غریق را نجات بدهی به این نیت که می‌خواهی بشریت را نجات بدهی. شاید آیه تعبیر غریق و حریق را تا این حد شاید تحمل کند ولی اگر کسی کارش مثلاً در هلال احمر، یا ۱۲۵ آتش‌نشانی است، آیا این «فَكَانَتْما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» است؟ اما مثلاً شهرداری که دارد آشغال جمع می‌کند «فَكَانَتْما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» نیست؟ این‌ها با هم چه فرقی دارند؟ این‌ها دو تا شغل برگزیدند. آیه هم با تصریح گره زده به داستان که «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ این کتابت کلامی و کتابت تکوینی به خاطر این داستان است. این داستان است که هابیلیان زمان را از قاییلیان زمان جدا می‌کند و این احکام را برشان بار می‌کند.

### صلوات!

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَانَتْما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَانَتْما أَحْيَاهَا وَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا (اصول کافی ج: ۳ ص: ۲۹۹ روایت: ۱)
۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْخَلْبِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَاطِ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَأَلْتُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ كُنْتُ عَلَى خَالٍ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى خَالٍ أُخْرَى كُنْتُ أُدْخِلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَ الْإِثْنَيْنِ وَ الْمَرْأَةَ فَيُنْفِقُ اللَّهُ مِنْ يَشَاءُ وَ أَنَا الْيَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَدًا فَقَالَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ ثُمَّ قَالَ وَ لَا عَلَيْكَ إِنْ أَنْتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْرًا أَنْ تَنْبِذَ إِلَيْهِ الشَّيْءَ نَبْذًا قُلْتُ أَخْبَرْتَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا - قَالَ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاها فَاسْتَجَابَتْ لَهُ (بحار الانوار باب ۸ روایت ۵۸)